

اثبات این امر که قشر "روحانیت" در پخش جهالت، دگم، افسانه و تبلیغ ظلمت و مروج ساختن آن بنام احکام آسمانی، برخواست آسان و طولانی ساختن زندگی طفیلی خویش، سازنده ترین نقش را ایفای نموده و همنوز هم میکند، اصلاً "دشوار نیست، چه اهل دل و نظر همواره نقاب از چهره و پرده از اعمال زشت و غیرواقعی شان برداشته، اصلیت آنها را برهمگان ظاهر ساخته اند که صفحات تاریخ پر از اسناد معتبر در این مورد میباشد؛ طبعاً "خلقت" این قشر مفتخوار اکثراً" توسط حکومت های خائن و وابسته به اثر مشوره و برنامه باداران شان برای بقای قدرت شان صورت میگیرد، باشد که خیانت و خاک فروشی شان توسط این "نماینده گان" دین و مذهب، زیر نام مقدسات پنهان و از بین بردن شان توسط فرزندان اصیل خاک محفوظ ماند تا بتوانند باخیال راحت سرمایه مملکت را باهم تقسیم کنند.

این قشر واقعا" طفیلی که بنامهای نعقیب صاحب ها، مجددی ها، پیر صاحب ها، پاپ ها، آیت الله ها، آغا خانها، طالبان و... در بسا کشورها ازبهای خون و عرق مردم معتقد و پاکدل در عیش و رفاه زنده گی میکنند، بر علاوه وابسته ساختن آن کشور به صاحبان سیم و زر و غلامی به آنها شخصا" هم اکثراً" دچار انحرافات ضد اخلاقی گونه گونه میباشدند، مثلاً "تجاوز جنسی به اطفال اکثراً" توسط پیشوایان کلیسا یا "خادمین" مسجد صورت میگیرد.

در کشور من مردم عام به این مفتخواران جمعاً" ملا خطاب میکنند، که غزل زیر در مورد "کارروائی" آنها سروده شده است؛ لیکن ذکر این مطلب بی حد ضرور است که در هر مورد استثناً وجود دارد و مطمناً" در بین "روحانیون" (ملا ها) هم فرزندان صدیق و وفادار بمادروطن وجود دارند که جای آنها در دل و دیده ماست، همانطوریکه مقام شان در بلندترین بخش زنده گی بشری، ثبت تاریخ میباشد، مثلاً" با افتخار یاد کردن ملا مسجدی، ملا مشک عالم..... و مخصوصاً" ملا نصر الدین حتمی و ضروریست و به نظر من ملای ذکر شده آخری واقعا" سزاوار احترام است، چه برخلاف ادعاهای نادرست، شخصی فاضل و بی حدظریف بود که تاهنوز هم از حکایه ها، معقولات، کلیات، برخوردارها، پیش آمدات، الفاظ و... آن مرد بزرگ به عنوان نسخه در موارد مختلف استفاده میشود و نیک تر اینکه دل پیروبرناخورد و بزرگ و زن و مرد از لطیفه هایش شاد میگردد. زنده باد آنکه غم را بزداید، نه اینکه بزاید.

## مرگ بر تمام ملا ها (به استثنای ملا نصر الدین)

من این نوشته را در دیوار یکی از تشنابهای عمومی یکی از پوهنتونهای اروپا خواندم و تراوش فکری من نمیباشد، زیرا برخوردار من همگانی و عمومی نیست.

## مصیبت

در ملک ما اساس جهالت بود ملا  
مفتخوار و یاوه گو و فلاکت بود ملا  
دست میبرد به طالب بیچاره عین خواب  
سر در هوای کار لواطت بود ملا  
هردم چکد تفالۀ نسوار ز ریش او  
خاکش بسر که کان کثافت بود ملا  
دستخط کند به حیلۀ در ناف بانوان  
بنیانگزار راه رذالت بود ملا  
در جستجوی کاسۀ حلوای گرم و نرم  
حاضر به هر حظیره و زیارت بود ملا  
تکفیر کند مخالف خود را به مد و شد  
در فکر قبضه کردن قدرت بود ملا  
قطر شکم نموده ز اسقاط بزرگ چو خرس  
بی شرم و بی حیا و بی غیرت بود ملا  
دارد غرض به کار بد و خوب دیگران  
مشغول به کاروبار دخالت بود ملا  
پر میخورد چنان که به عارق زدن فتد  
چون بی خبر ز رسم نزاکت بود ملا  
چوب و چماق و فانه و تازیانه حرف اوست  
سرگرم جور و ظلم و قساوت بود ملا  
چشمش به مال مردم و آهش بلند به لب  
چونکه دچار رشک و حسادت بود ملا  
هر جا که اوست ز خنده و شادی نشانی نیست  
بدخو و شوم و مصیبت بود ملا  
گاه آب دست فروشد و گاه دودی گاه کلوخ  
با خلق ساده دل به تجارت بود ملا  
گوید که عشق علامت کفر است و کافری  
پیچیده در غبار حماقت بود ملا  
کی نیک بود ملای به جز شخص نصر الدین  
"خارکش" مرا بروز حساسیت بود ملا

# **Der Krieg**

**Im krieg,**

**geht`s nur um eine,**

**um den Sieg.**

**Die Politiker befehlen zu schlagen und zu töten,**

**und die Menschen sind in Nöten.**

**Unschuldige Kinder werden verletzt,**

**oder sterben noch zuletzt.**

**Die Menschen protestieren,**

**doch gegen die die regieren, werden sie verlieren.**

**Die Welt geht in Krieg irgendwann einmal unter,**

**und wir die gegen Krieg leiden darunter.**

**Helel Rahmany 15 Jahre alt.**

**München-Germany**

Wir beschäftigen uns bei REFUGIO oft mit Identität – wer bin ich? Dazu haben wir ein schönes Gedicht gefunden von Kharkash, einem afghanischen Dichter, der in Deutschland lebt. Das Gedicht ist in dari geschrieben, einer der beiden Hauptsprachen von Afghanistan.

Der Mensch - von „Kharkash

Wer bin ich, Türke oder Afghane?  
Lebe ich im Dschungel oder in der Wüste?  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Manchmal bin ich Jude, manchmal Christ.  
Manchmal Hindu und manchmal Moslem.  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch

Meine Existenz ist orientalisches, meine Kleidung jedoch westlich.  
Gehöre ich zu den einen oder den anderen?  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Ginge es um die Liebe, die Musik und den Gesang,  
dann käme ich gerne aus Indien.  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Ich schätze Regeln und Ordnung,  
bin ich wohl ein Deutscher?  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Schön ist Beirut und noch schöner sind die Nächte dort.  
Stamme ich vielleicht aus dem Libanon?  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Bei der Literatur, der Geschichte und der Kultur  
Hänge ich am persischen Reich.  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Für Gastfreundschaft und Ehre  
rühme ich mich wie ein Afghane.  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Afrikanisches Temperament ist in meinem Blut.  
Bin ich Ägypter oder Sudanese?  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Bei so viel Wanderung in der Welt wäre es möglich,  
dass meine Wurzeln indianisch sind.  
Was ich auch sein mag, ich bin ein Mensch.

Ohne Menschlichkeit („Kharkash“) aber  
wäre ich ohne Zweifel ein Tier.